گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم فاطمیون جمشید زائرشاه که ۱۱ تیر ماه ۹۶ آسمانی شد

# پدر را طالبان و جمشید را داعش شهید کرد

## رفت تا برای یک بار هم که شده سرباز بی‌بی زینب(س) شود

■ صغری خیل‌فرهنگ

**این روزهایی که در آن قرار داریم، چهارمین سالگرد شهادت جمشید زائرشاه در یازدهم تیرماه ۱۳۹۶ به تازگی سپری شده است. در گفت‌وگویی که با طاهره علیزاده همسر شهید داشتیم، تنها توانستیم مختصری از ۱۲ سال همراهی و زندگی عاشقانه آنها را مرور کنیم. هرچند که همسر شهید حرف‌های بسیاری برای گفتن داشت؛ حرف‌هایی از جنس دلتنگی و فراق. از میان صحبت‌هایش کاملاً مشخص بود که جای خالی جمشید هنوز در خانه‌اش احساس می‌شود. طاهره علیزاده امروز به همراه تنها یادگار شهید، دخترشان زهرا زندگی می‌کند و آرزو دارد او را آن طور که همسرش می‌خواست، بار بیاورد. گفت‌وگوی ما با همسر شهید جمشید زائرشاه را پیش رو دارید.**

**گویا پدر همسرتان هم از شهدای افغانستان هستند که توسط طالبان به شهادت رسیده‌اند؟**

بله، پدرشوهرم از قربانیان جنگ‌های نابرابر طالبان در افغانستان بود. حاج‌محمد پدر همسرم در حالی که جمشید چهار سال بیشتر نداشت به شهادت رسید. همسرم روزهای سختی را بدون پدر گذراند. همه سهم او از پدرش تنها یک عکس قاب گرفته روی طاقچه خانه‌شان بود. جمشید با خود قرار گذاشته بود که در آینده بهترین بابا برای فرزندانش باشد. اما غیرت دینی و علقه به اهل بیت(ع) همه این دلبستگی‌ها و تعلقات را به دست فراموشی سپرد. جمشید خاطرات زیادی از پدرش نداشت. هر چه می‌خواست از پدرش بداند از مادر و اطرافیانش می‌پرسید. سال‌ها بعد جمشید مدافع حرم شد و در همین لباس هم به شهادت رسید و تقدیر زندگی‌اش طور دیگری رقم خورد.

**چه سالی با هم ازدواج کردید و چند فرزند از ایشان دارید؟**

من متولد سال ۱۳۶۶ در مشهد هستم. پدر و مادرم سال ۱۳۶۰ به ایران مهاجرت کرده بودند. من پنج خواهر و یک برادر دارم و تا پنجم ابتدایی درس خوانده‌ام. جمشید چند سالی از من کوچک‌تر بود. او تنها یک خواهر داشت. ایشان متولد ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۹ بود. جمشید تا مقطع سوم راهنمایی درس خواند و بعد از ترک تحصیل مشغول به کار شد. من و جمشید سال ۱۳۸۴ با وساطت یک معرف با هم آشنا شدیم و زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. جمشید بنا بود. کارش را خیلی دوست داشت و به رزق حلالی که از این کار به دست می‌آورد، اهمیت زیادی می‌داد. یک سال بعد از ازدواج، خداوند بهترین هدیه‌اش را به ما عطا کرد. با آمدن زهرا خانه‌مان حال و هوای دیگری به خود گرفت. زندگی خوب و خوشی را داشتیم. علاقه و محبت جمشید به من و دخترش در کلام نمی‌گنجد.

امروز که با شما صحبت می‌کنم زهرا ۱۶ سال دارد. زهرا خیلی خوب معنای رفتن و شهادت پدر را درک کرد و فهمید، اما خیلی دلتنگ بابایش می‌شود. هر بار که در خیابان یا پارک دستان دختری را در دستان پدرش می‌بیند، غم بر چهره‌اش نقش می‌بندد. هر بار که دلش می‌گیرد و اشک‌هایش بوی دلتنگی برای بابای شهیدش را می‌دهد، من می‌میرم و زنده می‌شوم. همسران شهدا به ویژه آنهایی که از شهیدشان فرزندانی به یادگار دارند، هر لحظه شهید می‌شوند. روزهای سختی را می‌گذرانیم. اصلاً بحث شهادت یا چرایی حضور جمشید مطرح نیست. او راهی را انتخاب کرد و به عاقبتی رسید که هر کسی لیاقتش را ندارد. اما نبودنشان و روزهایی که بدون آنها برای ما سپری می‌شود، روزهای غریب و غربت‌گونه‌ای است که فقط و فقط با توکل به خدا و توسل به بی‌بی‌زینب(س) سپری‌شان می‌کنیم. قطعاً همسران شهدا و خانواده‌هایشان سهم بزرگی در عاقبت به‌خیری مجاهدان خانه‌شان و فتوحات جبهه مقاومت اسلامی دارند. ان‌شاءالله بتوانیم باافتخار فرزند شهید را تربیت کنیم و فردای قیامت شرمنده شهیدمان نشویم.

**چه شد که میان آن زندگی خوب و عاشقانه، جمشید به فکر رفتن و دفاع از حرم افتاد؟**

من و جمشید در سال‌های زندگی مشترکمان، بهترین لحظات را در کنار هم داشتیم. با اعزام یکی از دوستان نزدیک جمشید به سوریه، جمشید به این فکر افتاد که امروز بیش از هر چیزی به حضور او در جبهه مقاومت نیاز است. احساس تکلیف او را هر روز بیقرار و بی‌تاب رفتن می‌کرد. همیشه می‌گفت: نمی‌خواهم در آن دنیا شرمنده امام حسین(ع) باشم. می‌خواهم یکبار هم که شده سرباز بی‌بی زینب(س) باشم. در نهایت بعد از یک فراخوان از مسجد محل ثبت‌نام کرد. اولین بار دی ماه ۱۳۹۴ برای کارهای خدماتی و جهادی مثل ساخت سنگر و حفر کانال راهی شد. خوشحال بود که حضرت زینب(س) به خواسته او لبیک گفته و او را سرباز خودش کرده است.

**همسرتان سال‌ها پیش در جنگ طالبان پدرش را از دست داده بود و از نزدیک درد یتیمی را چشیده بود. برایش سخت نبود که این روزها برای تنها دخترش تکرار شود؟**

وقتی همسرم از اعزام اولش برگشت، چون با چشم خودش غربت حرم حضرت زینب(س) و جنایت‌های داعش را دیده بود، دیگر نمی‌توانست در خانه بماند. همین‌ها او را بیقرار کرده بود. برای همین تصمیم گرفت دوباره به سوریه برود. جمشید که در اعزام اول تنها یک نیروی جهادی بود، این بار مدافع حرم شد و به سوریه رفت.

**شما مخالفتی نکردید؟**

همان ابتدا به جمشید گفتم خودت با یتیمی بزرگ شده‌ای اگر شهید شوی دخترت هم مثل خودت یتیم می‌شود. زهرا تنها فرزند ماست. جمشید هم خیلی او را دوست داشت. فکر می‌کردم وقتی به او بگویم به خاطر زهرا نرو از رفتن منصرف می‌شود. ولی در پاسخ گفت: شهادت لیاقت می‌خواهد. اگر من شهید شدم دخترم خدایی دارد. می‌گفت من همیشه در کنار زهرا هستم و هیچ‌وقت او را تنها نمی‌گذارم و الان هم زهرا همیشه حضور بابا را در کنار خودش احساس می‌کند.

**همسرتان از حضور در جبهه چه خاطراتی تعریف می‌کرد؟**

بعد از اعزام اول که برای کارهای جهادی رفته بود، از حال و هوای رزمندگان فاطمیون در شب‌های عملیات، از توسل‌ها، توکل‌ها و شجاعت‌هایشان می‌گفت. اما زیاد اهل تعریف از خودش نبود. شرایط آن زمان اجازه نمی‌داد که مدافعان حرم از لحظه به لحظه جنگ روایت کنند. حفظ اطلاعات و موارد حساس نظامی از اولویت‌هایشان بود.

**شما همسرتان را بارها بدرقه و راهی میدان جهاد کردید. از آخرین وداع‌تان با شهید بگویید.**

بارها و بارها من و زهرا، جمشید را راهی کردیم. هرچند اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم به این زودی‌ها به شهادت برسد. اما آخرین بار وقتی می‌خواست برود، حس غریبی داشتم. احساس می‌کردم آخرین دیدارمان است. خود جمشید هم حال عجیبی داشت. از زیر قرآن رد شد، چیزی نگفت و رفت. اصلاً با ما خداحافظی نکرد. چون بغض کرده بود و نمی‌توانست صحبت کند. وقتی رسید ترمینال زنگ زد و تلفنی خداحافظی کرد. برای اینکه محبت دخترش زهرا مانع رفتنش نشود، وقتی را برای رفتن انتخاب کرده بود که زهرا مدرسه باشد. آنقدر زهرا را دوست داشت که طاقت خداحافظی و وداع با او را نداشت. وقتی زهرا از مدرسه برگشت و متوجه رفتن پدرش شد، خیلی ناراحت شد. به من گفت: مادر چرا اجازه دادی بابا برود سوریه! مگر نمی‌دانی و نمی‌بینی سوریه خطرناک است. اگر بابا شهید شود من چه کنم. من دلتنگش می‌شوم. گریه کرد و بعد از دلتنگی نتوانستیم در خانه بمانیم و با هم به خانه مادرم آمدیم و همانجا هر دوی مان زدیم زیر گریه و یک دل سیر گریه کردیم. برای زهرا دوری از پدر واقعاً سخت بود. خیلی به هم وابسته بودند. از آن روزی که پدرش به سوریه رفت، دخترم زهرا دیگر به خانه نیامد و به خانه مادرم می‌رفت. وقتی می‌گفتم چرا به خانه خودمان نمی‌آیی؟ می‌گفت آن خانه وقتی پدر نیست حس خوبی ندارد. طاقت خانه بی بابا را ندارم.

**چند روز بعد از وداع، همسرتان به شهادت رسید؟**

همسرم که رفت، ۱۰ روز مانده به اتمام دوره‌اش، به ما خبر شهادت را دادند. البته جمشید ۱۰ روز قبل از اینکه به ما خبر شهادتش را بدهند، شهید شده بود. حال و روز من و دخترم در آن ایام عجیب بود. جمشید در ۱۱ تیر ماه سال ۹۶ در تدمر سوریه بر اثر اصابت ترکش به سر و قلبش به شهادت رسید. همان ایام که جمشید شهید شده بود و ما هنوز خبر نداشتیم، بسیاری از بستگانم با من تماس می‌گرفتند و پیگیر حال و احوال جمشید می‌شدند. من هم خیلی تعجب می‌کردم. عمویم هم که خودش مدافع حرم است با من تماس گرفت و حال جمشید را پرسید. ۱۰ روز بعد کسی از بچه‌های لشکر فاطمیون با من تماس گرفت و از من شماره برادرم را گرفت. بعد با برادرم تماس گرفته و به ایشان گفته بودند که جمشید مجروح شده است و ما برای دیدار با خانواده‌تان به خانه‌تان خواهیم آمد. برادرم شک کرده و گفته بود اگر شهید شده است بگویید. برای دادن خبر مجروحیت که خانه کسی نمی‌روند. همانجا بود که خبر شهادت را به برادرم داده بودند و برادرم حالش بد شده بود. بعد برادرم با ما تماس گرفت و گفت که جمشید مجروح شده است. دخترم خیلی ناراحت شد. رفت تا برای آرامش خودش و بازگشت پدرش زیارت عاشورا بخواند. همانجا به خدا گفتم خدایا اگر به بدترین شکل هم که جانباز شده باشد من از او پذیرایی می‌کنم. فقط او را به من برگردان. زنده باشد و سایه‌اش بالای سرم. اما غروب همان روز خبر قطعی شهادت جمشید را به ما دادند. پیکر ایشان را بعد از تشییع در بهشت رضا(ع) تدفین کردیم.

**سخن پایانی**

نکته حائز اهمیت در منش و رفتار جمشید این بود که هر کاری را فقط برای رضای خدا انجام می‌داد و آرزوی قلبی‌اش این بود که یکی از سربازان امام زمان(عج) باشد. ایشان به نماز اول وقت اهمیت زیادی می‌داد. به بزرگ‌ترها احترام می‌گذاشت و تا جایی که می‌توانست و در توانش بود مشکلات دوستان و آشنایان را حل می‌کرد. جمشید همیشه به اینکه پدرش به شهادت رسیده افتخار می‌کرد. می‌گفت پدرم یک قهرمان بود که به خاطر اسلام جنگید و به شهادت رسید. من هم باعث افتخار او خواهم شد.

> زهرا تنها فرزند ماست. جمشید هم خیلی او را دوست داشت. فکر می‌کردم وقتی به او بگویم به خاطر زهرا نرو از رفتن منصرف می‌شود. ولی در پاسخ گفت: شهادت لیاقت می‌خواهد. اگر من شهید شدم دخترم خدایی دارد. می‌گفت من همیشه در کنار زهرا هستم و هیچ وقت او را تنها نمی‌گذارم و الان هم زهرا همیشه حضور بابا را در کنار خودش احساس می‌کند

> حاج محمد پدر همسرم در حالی که جمشید چهار سال بیشتر نداشت به شهادت رسید. همسرم روزهای سختی را بدون پدر گذراند. همه سهم او از پدرش تنها یک عکس قاب گرفته روی طاقچه خانه‌شان بود. جمشید با خود قرار گذاشته بود که در آینده بهترین بابا برای فرزندانش باشد. اما به خاطر غیرت دینی و علقه به اهل بیت(ع) همه این دلبستگی‌ها و تعلقات را به فراموشی سپرد

---

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید حسین نظری

# نقش شهید را بازی کرد و لباس شهادت پوشید

■ نرگس انصاری

**حسین متولد ۱۸ خرداد ماه ۴۷ در گرمسار بود. قبل از اینکه به سن خدمت سربازی برسد، برای ادای دین به اسلام و کشورش راهی میدان جنگ شد. جانبازی، افتخاری بود که نصیب حسین شد. اما پس از گذشت چند ماه، عاقبت شهادت را هم نصیب خود کرد. حسین در ششم تیر ماه ۶۸ حین انجام مأموریت دچار حادثه شد و به مقام شهادت نائل آمد. شهید حسین نظری قلم شیوا و روانی داشت. مجری تئاترها و نمایشنامه‌هایی بود که خود به نگارش در آورده بود. بازیگری و کارگردانی از هنرهای او بود. حسین نظری در دهه فجر سال ۶۱ در نمایشنامه «حدیث گل‌ها» که خود به نگارش در آورده بود، نقش یک شهید را بازی کرد؛ نقشی که سال‌ها بعد به واقعیت تبدیل شد. از آثار شهید حسین نظری می‌توان به نمایشنامه‌های «مقاومت»، «زخم‌ها» و «حدیث گل‌ها» اشاره کرد. گفت‌وگوی ما را با برادر دوقلویش محمد باقر نظری پیش رو دارید.**

**شما و حسین با هم دوقلو هستید. متولد چه سال و چه روزی هستید؟**

من و حسین در تاریخ ۱۸ خردادماه سال ۱۳۴۷ در گرمسار متولد شدیم. پدرمان کشاورز بود و اهل روستای هشت‌آباد گرمسار. حسین باهوش بود. بسیار به نوشتن نمایشنامه و اجرای تئاتر علاقه داشت. قلم بسیار شیوا و روانی داشت. اهل مطالعه بود. کتاب‌های زیادی از آثار نویسندگان مسلمان و دانشمندان داخلی و خارجی در زمینه‌های مختلف مطالعه کرده بود که از حسین شخصیتی اندیشمند ساخته بود.

**حسین به عنوان سرباز به جبهه رفت؟**

پیش از اینکه به خدمت سربازی برود، بسیجی‌وار به جبهه رفت. سه‌بار به منطقه اعزام شد. جانبازی در زمان جنگ تنها سعادتی بود که نصیب حسین شد. او با موج گرفتگی و اصابت ترکش به پایش جانباز شد. حسین سال ۶۸ در حالی که در امتحان ورودی دانشگاه شرکت کرده بود، به خدمت سربازی رفت.

**گویا جانبازی در جنگ مقدمه‌ای برای شهادت او در دوران خدمت سربازی بود؟**

من و حسین چون دوقلو بودیم با هم به خدمت سربازی رفتیم. برادرم حسین در تاریخ ششم تیرماه ۶۸ در منطقه جنوب به دلیل برق گرفتگی حین انجام وظیفه به شدت آسیب دید و به بیمارستان منتقل شد و در نهایت در همان روز به شهادت رسید. پیکرش را ۱۲ تیر ۶۸ به زادگاهش گرمسار منتقل کردیم و در گلزار شهدای روستای هشت‌آباد به خاک سپردیم.

**با توجه به علاقه او به نگارش و اجرای تئاتر آثاری هم از او بر جای مانده است؟**

حسین چند نمایشنامه نوشته بود که «مقاومت»، «زخم‌ها» و «حدیث گل‌ها» از جمله آثارش بودند. او نمایشنامه‌هایی را در شهرهای اطرف محل سکونت‌مان و حتی در ورامین اجرا کرد که هم خودش بازی می‌کرد و هم کارگردان آن آثار بود. رضا علویان یکی از دوستان حسین برایمان تعریف می‌کرد که در دهه فجر سال تحصیلی ۶۱ در مرکز تربیت معلم شهید مطهری داورآباد نمایشنامه «حدیث گل‌ها» را اجرا کردیم. حسین نقش شهید را بازی می‌کرد. بعد از آن با هم چندین برنامه تئاتر اجرا کردیم. هروقت ما می‌بریدیم، او می‌گفت: «توکلتان به خدا باشد.» حسین آن زمان ۱۵ سال بیشتر نداشت، ولی گروه را مثل یک مدیر رهبری می‌کرد.

**اگر می‌شود ما را مهمان خاطره‌ای از برادر شهیدتان کنید.**

حسین در ایام آموزشی به مرخصی آمد. برحسب اتفاق من هم به مرخصی آمده بودم. می‌خواستم برای انجام کاری به تهران بروم و برگردم. گفت: می‌توانی کاری برایم بکنی؟ پرسیدم چه کاری؟! گفت: تا پادگان ما بروی و از فرمانده درخواست کنی تا چند روز مرخصی‌ام را تمدید کند. به پادگان لویزان سر زدم و برای حسین چند روز مرخصی گرفتم. وقتی برگشتم و برگه را به دستش دادم، برایم پا کوبید و گفت: سپاس سرکار! کنجکاو شدم و پرسیدم: حالا برای چی مرخصی‌ات را تمدید کردی؟ گفت: کتابی را که شروع کردم نمی‌شود نصفه رها کنم و بروم. می‌خواهم این کتاب را تا آخر بخوانم و تمام کنم. حسین علاقه زیادی به کتاب خواندن داشت. ما را هم به این کار توصیه می‌کرد.

> حسین چند نمایشنامه نوشته بود که «مقاومت»، «زخم‌ها» و «حدیث گل‌ها» از جمله آثارش بودند. او نمایشنامه‌هایی را در شهرهای اطرف محل سکونتمان و حتی در ورامین اجرا کرد که هم خودش بازی می‌کرد و هم کارگردان آن آثار بود. در دهه فجر سال تحصیلی ۶۱ در مرکز تربیت معلم شهید مطهری داور آباد نمایشنامه «حدیث گل‌ها» را اجرا کرد. آنجا حسین نقش شهید را بازی می‌کرد

---

## جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۴۶

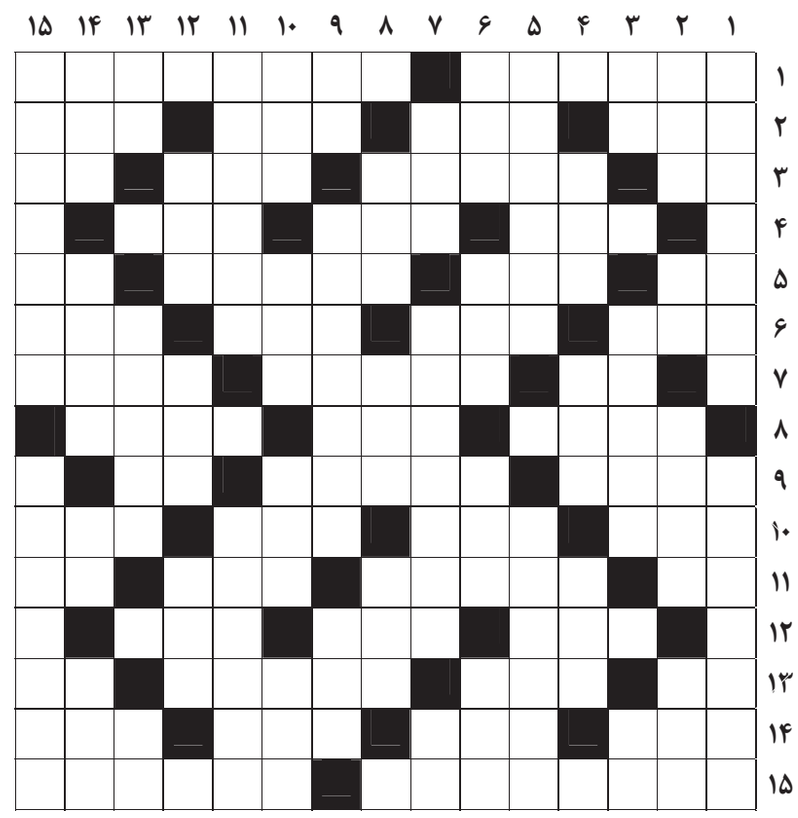

### از راست به چپ

■ ۱- این یکی را برای هواپیما می‌سازند- نوعی ترشی که از ترکیب چند نوع سبزی معطر تهیه می شود ■ ۲- دمغ- سلاح پرتابی- مکمل امضا- شرط دوستی ■ ۳- پول ژاپن- تصویر صورت- حیوان آزمایشگاهی- موضوع و مبحث ■ ۴- نصیحت- پشت سر- سبزی ضدسرطان ■ ۵- طایفه کریم‌خان- عملی در ریاضی- گوساله ماده- خاندان ■ ۶- انگور سیاه- جان کندن- راه آذری- چاه جهنم ■ ۷- حرف نفرت- آبگوشت سبزی- عموی شهید پیامبر(ص) در آوردگاه احد ■ ۸- بی رحم- ریسمان- حیوان بارکش ■ ۹- دوری یاران- کشتزار- سرای محبت ■ ۱۰- تست- وزیر خارجه اسبق امریکا که تضمین امضایش معروف است- برکت سفره- زرد انگلیسی ■ ۱۱- پرحرف- نوعی باکتری تک‌سلولی میله‌ای‌شکل- قلمه درخت- شکم‌بند ■ ۱۲- پوست پینه‌بسته- شتر بارکش- رود ■ ۱۳- نام قدیم فرانسه- حین و اثنا- فلج اطفال- ویتامین جدولی ■ ۱۴- انتها- اسم- کشور انجامنا- بهترین تیم ورزشی هر کشور ■ ۱۵- سمینار- قهرمان لیگ برتر جزیره

### از بالا به پایین

■ ۱- غضروفی در پشت زبان- محل بزرگ عرضه کالا ■ ۲- خم زلف- نخوت- گوشت خالص ■ ۳- مساوی از هر دو سو جاهل است- علامت مفعول ■ ۴- عدد یک رقمی- شکاف سر قلم- کینه ■ ۵- کتاب معروف هیتلر- اداری ■ ۶- فاتح خیبر و از فرماندهان شهید- مجرد- واحدی برای کباب- گلو ■ ۷- نماد سرعت- فرشته جان‌ستان- نوعی رنگ مو ■ ۸- عدد مقدس- همراه کلنگ- ضربه‌ای در تنیس ■ ۹- دهان- خاندان پیامبر اسلام- حرکت عشایر ■ ۱۰- پهلوان- زادگاه پدر شعر نو- مخفف از آن- شیشه آزمایشگاه ■ ۱۱- مقر اتحادیه اروپا- متوجه صدا نشدن ■ ۱۲- آش برنج- تند و تیز- غزال ■ ۱۳- اتمسفر- ورزشگاه انگلستان- حرف دهان کجی ■ ۱۴- ضایعه دهانی- استاندارد بین‌المللی- درد و رنج- سلاح کمری ■ ۱۵- از شهرهای فلسطین در کرانه باختری رود اردن- مراسمی برای معرفی کتاب تازه منتشر شده

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۲ | ۷ | | | | | | | |
| | | | ۴ | | | | ۹ | |
| ۳ | | | | | | | ۸ | ۲ |
| | | | | ۷ | ۱ | | | |
| ۵ | ۸ | ۴ | | | ۲ | | | |
| | | | | | | ۶ | | ۸ |
| | | ۲ | | ۵ | | | | |
| | | | | | | ۷ | ۴ | ۳ |
| | ۹ | ۶ | | ۸ | | | | |

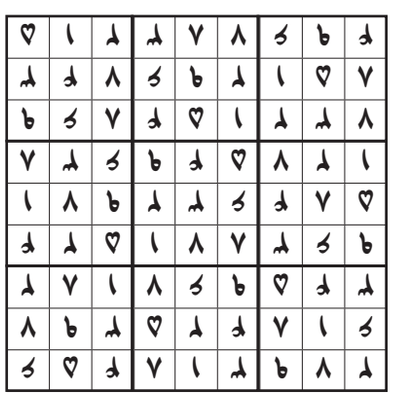

### جدول کلمات متقاطع
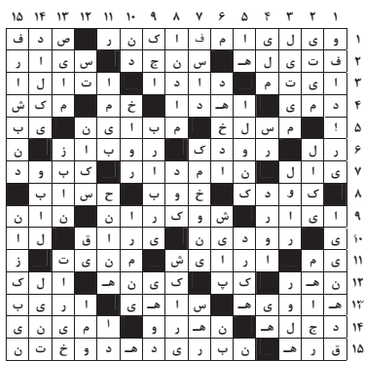
پاسخ جدول شماره ۶۲۴۵